بسم اللهالرحمنالرحيم {

{

خاطره‌نگاری، یادداشت‌نوشته‌ها و
تاریخ شفاهی جنگ هشت‌ساله
نویسنده **احمد دهقان**

خاک و خاطره

سرشناسه: فیپا - | عنوان و نام پدیدآور: فیپا | گردآوری و تدوین فیپا؛ ویراستار: فیپا. | ناشر: خط‌مقدم | مشخصات نشر: قم: خط مقدم، ۱۴۰۳. | مشخصات ظاهری: ۵۲۴ ص. | مصور (رنگی)؛ ۲۰×۱۳.۵ س‌م. | شابک: ۸-۷۶-۷۵۱۰-۶۲۲-۹۷۸-| وضعیت فهرست نویسی: فیپا موضوع: فیپا - اعضا - مصاحبه‌ها | موضوع: فیپا | رده‌بندی کنگره: ؟؟؟؟؟؟؟ | رده‌بندی دیویی: ؟؟؟/؟؟؟ |-شماره کتابشناسی ملی: ؟؟؟؟؟؟؟ وضعیت رکورد: فیپا

خاک و خاطره | خاطره‌نگاری، یادداشت‌نوشته‌ها و تاریخ شفاهی جنگ هشت‌ساله
نویسنده: احمد دهقان | ویراستار: زهرا حیدری | طراح جلد: مسعود نجابتی
چاپ یکم: ۱۴۰۳ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه | شابک: ۸-۷۶-۷۵۱۰-۶۲۲-۹۷۸
قم | بلوار فردوسی | خیابان شهید شاه‌آبادی | کوچهٔ ۱۰ | پلاک ۷۱ | ۰۹۱۲۹۳۸۳۳۸۷
www.khatemoqadam.com | @khatemoqadam.com
تمام حقوق اثر برای «خط مقدم» محفوظ است.

{

خاطره، به شکل امروزی و جدید، در کشور ما سابقهٔ چندانی ندارد. دویست سال پیش، وقتی سربازان تزار از مرزهای شمالی پیش می‌آمدند، پرسش بزرگ روشنفکران و اندیشمندان این بود که چرا چنین سخت و دردناک شکست خوردیم. پس از آن، خاطره‌نویسی راهی برای جواب‌گویی به پرسش‌های جامعهٔ متلاطم و نوجوی آن دوره بود.

بار دیگر، در نیمروز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، ۱۹۲ هواپیمای جنگنده و بمب‌افکن عراقی مرزهای ایران را پشت سرگذاشتند و دقایقی بعد، آژیر قرمز در بسیاری از شهرها به صدا درآمد. در آن روزها هیچ‌کس نمی‌توانست تصور کند دامنهٔ جنگ به کجا کشیده می‌شود. تانک‌های زیتونی‌رنگ و سربازان کشور همسایه سیم‌خاردارهای مرزی را کنار زدند و به‌سرعت پیش آمدند.

جنگ هشت سال ادامه یافت و آن‌چنان که گفته می‌شود، بیش از دو میلیون ایرانی، اعم از سربازان و نیروهای داوطلب و مردمی، مزهٔ دود باروت و زوزهٔ خمپاره‌های سنگین را تجربه کردند؛ تجربه‌ای که دیگران مشتاق شنیدن لحظه‌لحظهٔ آن بودند.

بازگویی خاطرات و نوشتن آن‌ها خیلی زود در میان جنگ‌کردگان آغاز شد. آن‌ها نمی‌خواستند خاطرات جوانی‌شان را که سرشار از آرمان‌های مذهبی و ملی بود فراموش کنند. برای همین، پس از مدت کوتاهی، هزاران عنوان کتاب خاطره به چاپ رسید؛ طوری که این حجم انبوه و کم‌نظیر بسیاری از محققان ایرانی و خارجی را شگفت‌زده کرد. چه چیز باعث شده ایرانی‌ها نخواهند خاطرات جنگ را فراموش کنند؟ این سؤال بزرگ و معنادار باعث شد بسیاری از آنان به بازخوانی روایت جنگ‌کردگان از دوران هشت‌ساله بپردازند.

اما کمی بعد از این، نهضت خاطره‌نویسی وارد تحولات جدی شد. راویان خاطرات از زمان حادثه دورتر می‌شدند و کمتر می‌توانستند روایت خود را از جنگی که در آن حضور داشتند دقیق و واضح و همراه با جزئیات بنویسند. از این مرحله به بعد سعی شد، با استفاده از نویسندگان، خاطرات شفاهی با جزئی‌پردازی و استفاده از عناصر داستانی همچون توصیف صحنه منتشر شوند. تا قبل از این، آثار خاطرات خودنوشت جنگ توانسته بودند به کمک ادبیات و تاریخ جنگ بیایند و آن را فربه‌تر سازند. اما پس از آن، حجم

فراوان کتاب‌ها و خاطرات تحریف‌شده با عنوان خاطرات شفاهی ضربهٔ جبران‌ناپذیری بر پیکرهٔ نهال ادبیات مستند جنگ زد؛ طوری که گاه این کتاب‌ها جزء تبلیغات روزمره و احساس‌برانگیزِ زودگذر شمرده می‌شوند.

به دور از هیاهوها، این کتاب قصد دارد درآمدی باشد بر موضوع خاطره‌نگاری، یادداشت‌نوشته‌ها و تاریخ شفاهی جنگ هشت‌ساله. «خاک و خاطره» سعی کرده آموخته‌ها، تجربیات و یافته‌های مؤلف در زمینهٔ خاطره‌نگاری را پیش روی مخاطبان قرار دهد. امید است که راه‌گشای علاقه‌مندان در حوزهٔ آثار مستند باشد.

انسان‌ها از آغاز اندیشیدن و صحبت کردن با خاطره‌گویی آشنا شدند؛ ولی هزاران سال طول کشید تا خاطره‌نویسی به وجود آمد. ما در این فصل می‌خواهیم شما را با چگونگی خاطره‌نویسی و سیر آن در تاریخ جهان آشنا کنیم. این آشنایی کمک زیادی می‌کند که با درک مفاهیم خاطره‌نویسی بتوانید از زاویهٔ دیگری با موضوع آشنا شوید.

در ابتدا بگذارید به هزار سال قبل برگردیم و از آن‌جا قدم‌به‌قدم جلو بیاییم.

در آن زمان، وضعیت مردم کرهٔ خاکی به شکل دیگری بود. مردمِ قسمت اصلي جهان، یعنی اروپا و آسیا (هنوز قارهٔ پهناور امریکا کشف نشده بود، اروپاییان پا به قارهٔ اقیانوسیه نگذاشته بودند و استعمارگران به منابع عظیم قارهٔ افریقا پی نبرده بودند)، زندگی اجتماعی ساده‌ای را تجربه می‌کردند. شغل اصلی مردم کشاورزی و دامپروری بود. آن‌ها زندگیِ بسته و یکنواختی را پشت سر می‌گذاشتند. در اروپا کلیسا بر زندگی مردم حکم‌فرمایی می‌کرد و جوامع هم دنبال تجربه کردن دنیاهای نو نبودند. برای این‌که بتوانیم بیشتر به وضعیت آن دوره پی ببریم، باید به یک واقعهٔ تاریخی که بسیار گفته شده است اشاره کرد. روزی در مدارس مذهبی و کلیسا سؤالی مطرح شد و یکی پرسید: «اسب چند دندان دارد؟»

این سؤال علمی ذهن‌ها را مشغول کرد. همه سعی کردند جوابی برای آن بیابند. کتابخانه‌ها پر از کسانی شد که می‌خواستند زودتر از دیگران به این کشف مهم علمی برسند. اما پس از مدتی جست‌وجو، جویندگان ناامید شدند. در میان کتاب‌های خطی، هیچ‌کس به این سؤال آن‌ها جوابی نداده بود! برای همین، اعلام شد چون در متون گذشتگان جوابی پیدا نشد، به این سؤال نمی‌توان پاسخ داد.

در چنین جامعه‌ای سرنوشت آدم‌ها کم‌وبیش مشخص است؛ فرزند کشاورز مانند پدرِ خود و اجدادش کشاورز می‌شود و این شغل نسل‌اندرنسل بین آن‌ها باقی می‌ماند. در جامعهٔ سنتی، هر کس به نام، قبیله، شهر، روستا، عشیره، صنف و شغل خود و اجدادش شناخته می‌شد و فردیت معنا نداشت؛ یعنی این‌که افراد براساس نقشی که در جامعهٔ بستهٔ خود داشتند معنا پیدا می‌کردند و خارج از آن نمی‌توانستند نقش ایفا کنند. به‌عنوان

مثال، اگر یک کشاورززاده وارد یک جامعهٔ عشایری می‌شد، او را قبول نمی‌کردند و عضوی از آن جامعه به شمار نمی‌آمد. او فقط در روستا و در کنار خانوادهٔ خود معنا پیدا می‌کرد.

در چنین دورانی که فردیت معنا ندارد خاطره‌نویسی نیز بی‌معنی است؛ زیرا خاطره مترادف با فردیت است. خاطرات وقتی بیان می‌شود که دیگران آن را مهم بدانند، یا جالب، شنیدنی یا خواندنی باشد. زندگی یکنواخت اجازه نمی‌داد خاطره‌نویسی به وجود آید؛ اما در همین دوران، افرادی بودند که به سفرهای دورودراز می‌رفتند. شنیدن از سرزمین‌های ناشناخته همواره جالب بوده است. به همین علت، «سفرنامه‌نویسی» اولین گونه در این نوع نوشتار است که در تاریخ مشاهده می‌کنیم. اما باز هم سفرنامه‌ها نشان‌دهندهٔ عدم‌وجود فردیت است. سفرنامه‌نویسان فقط شرح سفر داده‌اند و از نکات جالب سرزمین‌های ناشناخته گفته‌اند بدون آن‌که از خودشان چیزی بگویند؛ درست مثل این‌که دوربینی همهٔ صحنه‌ها را ضبط کرده باشد. در نوشته‌ها خبری از این نبود که سفرنامه‌نویس تحلیل کند یا از غم و غصه‌ها بگوید. در سفرنامه‌ها سفرنامه‌نویسان مهم نبودند؛ بلکه شرح سفرهای‌شان مهم بود. سفرها به فردیت سیاح یا جهانگرد معنا نمی‌داد؛ بلکه سفر و شرح دیده‌ها از سرزمین‌های اعجاب‌انگیز مهم بود.

حدود پانصد سال پیش، در اروپا اتفاق مهمی افتاد که سرنوشت بشر را عوض کرد. در قرون وسطا، کلیسا محیطی بسته و تاریک در جوامع به وجود آورده بود؛ اما با رنسانس، اروپا از زیر سلطهٔ کلیسا خارج شد. اختراع کاغذ و دستگاه‌های جهت‌یابی که در گسترش سفرها تأثیر زیادی داشت و همچنین شهرنشینی و اختراعات که به صنعتی شدن کمک زیادی کرد موجب شد به‌تدریج انسان‌ها دورهٔ جدیدی را در زندگی خود تجربه کنند.

انسان‌گرایی، Humanism، براساس اندیشهٔ انسان‌های دورهٔ رنسانس به وجود آمد که اصل را بر انسان‌محوری قرار داد. مردم سعی کردند باورهای خویش را بر جهان اطراف حاکم کنند و از تعلق به همهٔ آن چیزی که در گذشته وجود داشت (تعلق به خانواده، روستا، عشیره، صنف، قبیله و...) رها شوند. انسان توانست به هر شغلی رو آورد، به هر جا برود، بیندیشد و عمل کند. برای همین، سرنوشت وی به‌عنوان یک فرد، و نه عضوی

از اجتماع، مهم شد. او دیگر بنا به وابستگی‌های اجتماعی‌اش معنا پیدا نمی‌کرد؛ بلکه خودش نقش خود را در جامعهٔ انسانی انتخاب می‌کرد.

خاطره‌نگاری به شکل امروزی با تغییر نقش انسان از همین دوره آغاز شد. قبل از این دوره، سفرنامه‌ها تنها نشانه‌های از خود و اجتماع گفتن بود؛ ولی آرام‌آرام، با قبول مسئولیت‌های اجتماعی، خاطرات افرادی که به سفر نمی‌رفتند نیز مهم و خواندنی شد: سیاستمداران، افراد مشهور، نویسندگان، نظامیان و افراد خاندان سلطنتی از آن دسته افرادی بودند که خاطرات آن‌ها نوشته شد.

این‌چنین شد که «خاطره‌نویسی» به وجود آمد.

*

تاریخ جهان پر از کشمکش‌های سهمگین و وحشتناک است. یکی از زیرگروه‌های مهم خاطره‌نویسی متعلق به کسانی است که خاطرات خود را از جنگ‌ها نوشته‌اند. در ابتدا، این سرداران جنگی بودند که شرح کشورگشایی‌های‌شان مهم بود؛ ولی در دورهٔ جدید، سربازان و افرادی هم که فقط عنوان جنگجو را بر سینه داشتند، خاطرات خود را نوشتند و خاطره‌نویسی گسترش یافت. به‌عنوان نمونه، سربازی به نام «برنال دیازدل کاستیلو» که در سال ۸۹۸ خورشیدی (۱۵۱۹ میلادی) در جنگ مکزیک شرکت داشته در مقدمهٔ کتاب خاطرات خود چنین نوشته است: «من به مدد الهی می‌خواهم از جنگی شرح دهم که خود در آن شرکت داشته‌ام، از چیزهایی بگویم که خود شاهد آن بوده‌ام و مثل شاهدی بی‌طرف به زبانی بنویسم ساده و بی‌تکلف؛ بی هیچ پیچ‌وتابی به حوادث و مطالب. من حالا عمری را پشت سرگذاشته‌ام و هشتاد و چهار سال از عمرم می‌گذرد، بینایی و شنوایی خود را از دست داده‌ام و دست بر قضا، چیز دندان‌گیری هم ندارم که برای بچه‌ها و نواده‌های خود بگذارم؛ جز همین سرگذشت که یک داستان واقعی است و خواهید دید که چه داستان حیرت‌انگیزی است.»

*

جنگ پر از تجربیات تازه بود. آدم‌ها از سکون و سکوت زندگی معمول جدا می‌شدند و در فضایی دیگر، زندگی جدیدی را تجربه می‌کردند. برای همین، خاطره‌نویسی در میان جنگ‌کردگان گسترش فراوان یافت. جنگ‌های

پی‌درپی موجب شد آثار فراوانی در حیطهٔ خاطره‌نویسی جنگ نوشته شود.

۱. بخش مهمی از کتاب‌های خاطرات جنگی در دنیا به کسانی تعلق دارد که در نبردها فرمان می‌راندند. این‌گونه آثار، هرچند با استقبال عمومی روبه‌رو شده، بیشتر به علت این‌که می‌تواند گوشه‌های تاریک تاریخ را برای محققان روشن کند مورد توجه است.

«گئورکی کنستانتینوویچ ژوکوف» در سال ۱۲۷۵ خورشیدی (۱۸۹۶ میلادی) در خانواده‌ای فقیر در روسیه به دنیا آمد. پدرش پینه‌دوز بود و مادرش باگاری بارکشی می‌کرد. او در سال ۱۲۸۷ خورشیدی (۱۹۰۸ میلادی) برای تحصیل و کار به مسکو رفت. در جنگ جهانی اول جنگید و در همان زمان وارد ارتش شد. او به‌سرعت پله‌های ترقی نظامی را پیمود؛ طوری که در جنگ جهانی دوم یکی از عالی‌ترین فرماندهان شوروی سابق بود، ارتش این کشور را رهبری کرد و فاتح برلین لقب گرفت. در ادامه، قسمتی از خاطرات وی آمده است:

نبرد برلین به‌عنوان عملیات پایانی جنگ جهانی دوم در اروپا از اهمیت خاصی برخوردار است. با وجودی که بر پایهٔ توافق‌نامه‌های به‌عمل‌آمده در کنفرانس «یالتا» محدودهٔ حوزهٔ اشغال شوروی می‌بایست تا غرب برلین ادامه می‌یافت و نیروهای شوروی از پیش در رودخانه‌های «اودر» و «نیسه» در ۶۰ تا ۱۰۰کیلومتری برلین مستقر و آمادهٔ اجرای عملیات بودند، دولت بریتانیا به سرکردگی «وینستون چرچیل» در رؤیای فتح برلین پیش از ارتش سرخ بود. وقتی اعلام شد که «آیزنهاور» بر آن است دو تهاجم (در شمال‌شرقی و جنوب آلمان) راه اندازد و آن‌گاه ارتش ایالت متحده را در خط توافقی در حوزهٔ برلین متوقف گرداند، استالین آیزنهاور را به‌عنوان آدمی که روی قول خود می‌ماند ارزیابی کرد. اما به‌زودی ثابت شد که این اظهار عقیده ناپخته و شتاب‌زده بوده است.

در ۲۹ مارس، با طرح جبههٔ یکم روسیهٔ سفید برای عملیات برلین وارد مسکو شدم. نزدیک شامگاه همان روز، استالین مرا به دفترش در کرملین فراخواند. او تنها بود. بی‌آن‌که سخنی بگوید، با من دست داد. همچون همیشه، انگار گفت‌وگویی را که هم‌اکنون قطع شده باشد و می‌خواهد ادامه دهد، شروع به صحبت کرد. سپس نظر مرا دربارهٔ وضعیت دشمن در حوزهٔ

برلین جویا شد. نقشهٔ جبهه‌ام را که بر پایهٔ گزارش گروه‌های تجسس تهیه شده بود پیش روی فرمانده کل قوا گشودم. بنا به گزارش‌های دریافتی، آلمان‌ها چهار ارتش همراه با دست‌کم ۹۰ لشکر از جمله ۱۴ لشکر زرهی و موتوری، ۳۷ هنگ و ۹۸ گردان مستقل در آن‌جا مستقر کرده بودند.

استالین گفت: فکر نمی‌کنم روزولت قرارداد یالتا را نقض کند؛ اما در مورد چرچیل نمی‌توان چنین نظر داد. او به چیزی پایبند نخواهد ماند.

تصمیم بر این شد که تهاجم برلین در ۱۶ آوریل و بدون انتظار ما از جبههٔ دوم روسیهٔ سفید که به پیش‌بینی دقیق ما می‌توانست تهاجم را پس از ۲۰ آوریل از «اودر» آغاز کند شروع شود.

چیزی به ۱۶ آوریل نمانده بود و می‌بایست گام‌های فوری مهمی برداشته شود. در خلال جنگ، در بسیاری عملیات تهاجمی بزرگ و مهم شرکت مستقیم داشتم؛ اما نبرد قریب‌الوقوع برلین عملیات استثنایی و بی‌سابقه‌ای بود. نیروهای جبهه می‌بایست از منطقه‌ای با خطوط دفاعی بسیار نیرومند و مستحکم که در عمق سازمان‌دهی شده بود و از «اودر» شروع و به دژکاملاً مجهز برلین ختم می‌شد نفوذ می‌کردند. در اطراف برلین می‌بایست گروه عظیمی از ارتش نازی را منهدم و پایتخت آلمان نازی را که دشمن بی‌تردید نبرد به‌غایت خونینی برای آن راه می‌انداخت فتح می‌کردیم.

در شامگاه یکم آوریل، از مسکو با سرپرست جبهه، ژنرال مالینین، تماس گرفتم و گفتم: فرصت چندانی نداریم. جبهه را آماده کنید. من فردا پرواز می‌کنم.

برای مالینین همین رهنمودهای کوتاه کافی بود تا برای تدارک عملیات بی‌درنگ دست به انجام اقدام‌های طرح‌ریزی‌شده بزند. بلافاصله واحدهای مهندسی ماکت بزرگی از شهر و حومهٔ آن تدارک دیدند که در بررسی مسائل مربوط به سازمان‌دهی تهاجم، حملهٔ عمومی به برلین و نبرد در مرکز شهر از آن استفاده می‌شد. مانورها با نقشه‌ها و ماکت بزرگ برلین که بین پنج تا هفتم آوریل برگزار شد بسیار مؤثر افتاد. فرماندهان ارتش‌ها، سرپرستان ستادها و اعضای شوراهای نظامی و سرپرستان ادارهٔ سیاسی جبهه، فرماندهان توپخانهٔ ارتش‌ها، فرماندهان تمام سپاه‌های مستقل و سرپرستان شاخه‌های رزمی و خدماتی جبهه در این مانورها شرکت جستند.

در حین تدارک عملیات، همهٔ ما در این اندیشه بودیم که چه قدم‌های دیگری باید برداشته شود تا دشمن کاملاً غافل‌گیر و سپس سرکوب شود. سرانجام به این نتیجه رسیدیم که حمله را شبانه و با نورافکن آغاز کنیم. فعالیت‌های ما پیش از عملیات برلین به گونه‌ای بود که پنهان کردن آن‌ها از چشم دشمن بسیار دشوار می‌نمود. بر آن شدیم در حالت دفاعی با چنان نیرویی بر دشمن یورش بریم که در جای خود میخکوب شود و سپس با هجوم گروه‌های بزرگی از هواپیماها و توپ‌ها و وسایل دیگر درهم شکند. اما بسیج پنهانیِ آن‌همه جنگ‌افزار و سازوبرگ نظامی به صحنهٔ عملیات، آن هم در چنان مدت کوتاهی، مستلزم کار قهرمانانه و در عین حال بس ماهرانه بود.

ترن‌های حامل توپ، خمپاره‌انداز و یگان‌های تانک چون سیل از لهستان سرازیر شدند. قطارها چنان استتار شدند که گویی نظامی نبودند. روی واگن‌های مسطح، خروارها علوفه و الوار حمل می‌شد؛ اما به‌محض این‌که به مقصد می‌رسیدند، پوشش را به‌سرعت برمی‌داشتند و تانک‌ها و توپ‌ها را از واگن‌ها پیاده و فوری روانهٔ پناهگاه‌ها می‌کردند. برای آن‌که تصویری از وسعت عملیات جابه‌جایی به دست آید، می‌توان گفت که اگر قطارهای تأمین‌کنندهٔ این عملیات به‌طور متوالی در یک خط راست قرار می‌گرفتند، طول آن به بیش از ۱۲۰۰ کیلومتر می‌رسید. روی هم رفته، تدارک عملیات برلین به لحاظ دامنه و شدت در نوع خود بی‌سابقه بود. در مدت زمانی کوتاه، مجموعه‌ای از ۷۷ لشکر تفنگ‌دار، ۳۱۵۵ تانک و توپ خودکششی، ۱۴۶۲۸ توپ و خمپاره‌انداز و ۱۵۳۱ موشک‌انداز در منطقهٔ نسبتاً محدودی از جبههٔ یکم روسیهٔ سفید مستقر شد.

در ۲۹ مارس، تمام جنگل‌ها و بیشه‌های کرانهٔ شرقی ساحل «اودر» از سرباز اشباع شده بود. ده‌ها هزار خمپاره‌انداز و توپ از کالیبرهای گوناگون در حوزهٔ برلین مستقر شدند. لازم بود سکوهای آتشِ هر توپ را آماده کنیم و برای خدمه و مهمات، سنگر و گودال بسازیم. مواضع در روز متروکه می‌نمود؛ اما در شب فعال می‌شد. هزاران نفر در سکوت محض با بیل و کلنگ و دیلم کار می‌کردند. صبح روز بعد، از آن‌همه کار شبانه نشانی نبود. همه‌چیز به‌دقت زیر پوشش می‌رفت. عملیات شناسایی کل خط مقدم دو روز پیش

از آغاز تهاجم انجام گرفت. این عملیات تجسسی هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد. به سود ما بود که آلمان‌ها را وادار کنیم نیرو و تجهیزات بیشتری در خط مقدم بگمارند تا در خلال سد آتش توپخانه که پیش از تهاجم ۱۶ آوریل به اجرا درآمد، با توپ‌ها و خمپاره‌اندازهای جبهه، آن‌ها را در هم بکوبیم.

به دلیل فعال بودن عملیات شناسایی، دشمن آن را با آغاز تهاجم اشتباه گرفت. این همان چیزی بود که ما می‌خواستیم؛ دشمن ذخیره‌هایش را سراسیمه به مواضع دوم کشاند. اما نیروهای تجسسی ما دست از پیشروی کشیدند و موضع دفاعی گرفتند.

اواخر شب، چند ساعت پیش از سد آتش هوایی و توپخانه، عازم مقر دیده‌بانی ارتش هشتم گارد به فرماندهی ژنرال «چویکوف» شدم. در راه توانستم با بسیاری از فرماندهان یگان‌های تفنگ‌دار و تانک و فرمانده ارتش یکم تانک، ژنرال «کاتوکوف»، و سرپرست ستاد او، ژنرال «شالین»، دیدار کنم. همهٔ آن‌ها بیدار و سرگرم بررسی دقیق آمادگی رزمی سپاهیان تحت امر بودند.

ساعت سه بامداد به وقت مسکو بود. آمادگی رزمی یگان‌ها برای آخرین بار مورد بازرسی قرار گرفت. همه‌چیز با درایت، آرامش و در عین حال بدون احساس غرور بیجا و کم بها دادن به توانایی دشمن انجام گرفت. کاملاً احساس می‌شد که ارتش خود را برای یک جنگ تمام‌عیار آماده می‌کند.

خاطرات مارشال ژوکوف، گئورکی ژوکوف،
ترجمهٔ ابوالقاسم گلستانی، تهران، فکر روز، ۱۳۷۷

۲. هرچند سرنوشت جنگ‌ها در میدان نبرد مشخص می‌شود، این سیاستمداران بوده‌اند که دربارهٔ چون‌وچرایی جنگ و صلح تصمیم گرفته‌اند. در خاطرات این افراد، دربارهٔ وقایع میدان نبرد کمتر صحبت شده و گاه آن‌ها همچون گردشگران جنگ را مشاهده کرده‌اند. اما تصمیم‌های مهم و سرنوشت‌ساز دربارهٔ جنگ فرسنگ‌ها دورتر از میدان مبارزه و از طرف همین سیاستمداران اتخاذ شده است. به همین علت، خاطرات این‌گونه افراد برای شناخت چگونگی شکل‌گیری تاریخ مهم است.

وینستون چرچیل نخست‌وزیر کشور بریتانیا در جنگ جهانی دوم بود. او

در مقدمهٔ کتاب خود با عنوان «خاطرات جنگ جهانی دوم» آورده است: «من شاید تنها مردی باشم که در مدت حیات خود دو فاجعهٔ هراس‌انگیز را که تاریخ تاکنون نظیر آن را نشناخته، با داشتن مقام مهم وزارت، دیده‌ام. در جنگ بین‌المللی اول، من مقامی داشتم که اگرچه مسئولیت آن سنگین بود، اما زُلی که بازی می‌کردم درجهٔ دوم بود. در حالی که در جنگ اخیر که ما را در مدت پنج سال در مقابل آلمان قرار داد من در رأس دولت اعلی‌حضرت بودم.»

کتاب خاطرات او یکی از جامع‌ترین کتاب‌هایی است که دربارهٔ جنگ جهانی دوم نوشته شده است. این کتاب که در سال ۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۳ میلادی) جایزهٔ ادبی نوبل به آن تعلق گرفت شامل شش جلد و هر جلد شامل دو کتاب است. وی از سفر به تهران و مسکو در میانهٔ جنگ جهانی دوم چنین نوشته است:

عزیمت ما به مسکو عصر روز ده اوت، پس از شامی که با حضور عده‌ای از شخصیت‌ها در سفارت انگلیس در قاهره ترتیب داده شده بود، صورت گرفت. هیئت نمایندگی که شامل ژنرال «ویول»، رئیس ستاد ارتش، و مارشال هوایی «تدر» و «سر الکساندر کادگان» بود با سه هواپیما به سوی مسکو عزیمت کردیم. از میان اعضای هیئت، مارشال ویول به زبان روسی آشنایی کامل داشت. «اورل هاریمن» در هواپیمای شخصی من سوار شده بود.

نزدیکی‌های سپیده‌دم، ما به نواحی کوه‌های کردستان رسیدیم. هوا از هر جهت مساعد بود. هنگامی که به نزدیک این کوه‌ها رسیدیم، از خلبان هواپیما پرسیدم در چه ارتفاعی می‌خواهد بر فراز کوهستان‌ها پرواز کند. جواب داد ارتفاع ۲۷۰۰ متر برای گذشتن از فراز این کوه‌ها کافی است.

وقتی به نقشه نگاه کردم، معلوم شد که در این نواحی قله‌های ۳۶۰۰ متری و حتی قلهٔ ۵۵۰۰ متری وجود دارد؛ ولی این قله‌ها دور از منطقهٔ پرواز هواپیما بود. از وسط این کوه‌ها می‌توان بدون خطر پرواز کرد؛ به شرطی که هوا ابری نباشد. با این‌همه، از خلبان خواستم که تا ارتفاع ۳۶۰۰ متری اوج بگیرد و ما دستگاه‌های اکسیژن خود را به کار انداختیم. نزدیک ساعت هشت و سی دقیقه، برای پایین آمدن در فرودگاه تهران از ارتفاع هواپیما کاستیم و

هنگامی که نزدیک زمین بودیم، من مشاهده کردم که ارتفاع‌سنج هواپیما ۱۳۵۰ متر را نشان می‌دهد. به این جهت، خطاب به خلبان هواپیما گفتم که قبل از عزیمت به مسکو باید ارتفاع‌سنج را تعمیر کرد. ولی خلبان گفت زمین تهران از سطح دریا بیش از ۱۲۰۰ متر ارتفاع دارد.

در تهران، «سر ریدر بولارد»، سفیر اعلی‌حضرت در ایران، در انتظار من بود. وی یک انگلیسی تمام‌عیار بود که تجربیات بسیار در ایران اندوخته بود. برای عبور از کوه‌های البرز دیر شده بود و شاه ایران با کمال مهربانی مرا دعوت کرد که شام را با او صرف کنم. در یکی از قصرهای سلطنتی، در کنار استخری بزرگ و زیر درخت‌های بلند شام خوردیم. قلهٔ عظیمی که من هنگام پرواز دیده بودم اکنون در زیر شعاع آفتاب غروب می‌درخشید. بعدازظهر من مذاکرات مفصلی در باغ سفارت با اورل هاریمن و شخصیت‌های مختلف آمریکایی و انگلیسی که در راه‌آهن کار می‌کردند نمودم. قرار بر این شد که آمریکا مسئولیت تام راه‌آهن سراسری ایران را به عهده بگیرد و امور آن را از خلیج فارس تا دریای خزر اداره کند. این خط‌آهن که یک کمپانی انگلیسی به اتمام رسانده بود یکی از برجسته‌ترین کارهای مهندسین کمپانی محسوب می‌شد. بیش از ۳۹۰ پل بزرگ در مسیر این خط‌آهن بود که اکثر آن‌ها در نواحی کوهستانی شمال بود. هاریمن اظهار کرد که رئیس‌جمهور حاضر است مسئولیت کامل راه‌آهن ایران را به عهده بگیرد و با زیاد کردن واگن‌ها و کارشناسان نظامی مطلع، میزان حمل‌ونقل آن را بیشتر کند. من این پیشنهاد را قبول کردم.

شهر تهران بسیار گرم و پرهیاهو بود و ظاهراً هر ایرانی یک اتومبیل دارد که لاینقطع بوق می‌زند. لذا من به محل تابستانی سفارت در خارج از پایتخت رفتم. فردای آن روز، یعنی چهارشنبه دوازده اوت، در ساعت شش و سی دقیقهٔ صبح حرکت کردیم. هواپیما اوج گرفت و از دره‌ای که به تبریز منتهی می‌شود پیش رفتیم و سپس به طرف شمال‌غربی، یعنی به طرف انزلی، پیچیدیم. این شهر در ساحل دریای خزر واقع است.

ما از سلسله جبال البرز در ارتفاع ۳۳۰۰ متری پرواز کردیم و به این ترتیب، از بالای ابر و قله‌ها گذشتیم. دو افسر شوروی همراه ما بودند و دولت شوروی مسئولیت تعیین خط سیر و رسیدن ما را به مسکو به عهده گرفته بود. دو

ساعت بعد، در برابر خود، آب‌های بحر خزر را دیدیم که می‌درخشید. از بالای انزلی پرواز کردیم. من هرگز این دریا را ندیده بودم؛ اما به خاطر داشتم که یک ربع قرن پیش، هنگامی که وزارت جنگ بریتانیا را به عهده داشتم، نیروی دریایی در این دریا در اختیارم بود که مدت یک سال تفوق خود را بر آب‌های آرام خزر حفظ می‌کرد. در این موقع، هواپیمای ما ارتفاع خود را کم کرد و دیگر به استفاده از اکسیژن احتیاجی نداشتیم. در ساحل غربی که از دور هویدا بود، شهر بادکوبه و مناطق نفت‌خیز را دیدیم. ارتش‌های آلمان در آن‌وقت به قدری به آن‌جا نزدیک بودند که ما در جهت «کوبیشف» پرواز کردیم و از «استالینگراد» و مناطق جنگی دوری جستیم. به این ترتیب، به دلتای ولگا کاملاً نزدیک شدیم. دشت‌های بزرگ و قهوه‌ای روسیه تا چشم کار می‌کرد ادامه داشت و به‌ندرت در این سرزمین پهناور منطقهٔ مسکونی مشاهده می‌کردیم. گاهی جاده‌ای که به نظر می‌آمد با خط‌کش آن را رسم کرده‌اند در زیر پای ما پیدا می‌شد و در افق دور ناپدید می‌گردید. مدت یک ساعت، من به تماشای این مناظر مشغول بودم. بعد به اتاقکی که در انتهای هواپیما بود رفتم و استراحت کردم.

من به مأموریتی که مرا به این کشور ماتم‌زده و غم‌انگیز بلشویک کشانده بود فکر می‌کردم. سابق بر این، من با تمام قوا سعی کرده بودم که این دولت را هنگامی که تازه به وجود آمده بود از میان ببرم و تا هنگام به حکومت رسیدن هیتلر، آن را دشمن شمارهٔ یک آزادی و تمدن می‌دانستم. اکنون وظیفهٔ من چه بود؟ چه بایستی به رهبران این کشور بگویم؟

خاطرات جنگ جهانی دوم، وینستون چرچیل،
ترجمهٔ تورج فرازمند، تهران، نیل، ۱۳۳۶

۳. خبرنگاران هرچند در جنگ‌ها نقش خبررسانی را بر عهده داشته‌اند، چون برای تهیهٔ خبر به همه‌جای جبهه سرکشی می‌کنند، خاطرات متنوع و هیجان‌انگیزی دارند. نگاه تیزبین، بی‌طرف و جست‌وجوگر آن‌ها موجب شده خاطرات آن‌ها مورد توجه قرار گیرد. از میان آنان، «اوریانا فالانچی» توانسته دقیق‌ترین و خواندنی‌ترین گزارش‌ها را از جبهه‌های جنگ تهیه کند. او در سال ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۲۹ میلادی) در شهر فلورانس ایتالیا به

پایان نمونهٔ رایگان

خاک و خاطره

احمد دهقان

ادامهٔ کتاب را بخوانید

خرید از khatpub.com

اولین خرید از سایت انتشارات: ۳۰٪ تخفیف با کد KHAT30

نسخهٔ الکترونیک: طاقچه

انتشارات خط مقدم